

معنی ابیات درس ستایش

- 1- به نام خدایی که آسمان‌های هفتگانه را آفرید و آدم را از خاک خلق کرد.
*خاک ما گل کرد در چل بامداد / بعد از آن جان را در او آرام داد
- 2- پروردگارا، لطف و بخشش خود را شامل حال ما کن و با مهربانی خود به ما توجه کن.
- 3- خدایا، تو روزی‌دهنده به هر موجود پیدا و پنهانی و آفریننده هر موجود دانا و نادان هستی.
- 4- به راستی، تو نیروی سخن گفتن به من داده‌ای و همه وجود من از توست.
- 5- هنگام بهار، وقتی با زیبایی‌های طبیعت آشکار می‌شوی، در حقیقت می‌خواهی خودت را به انسان‌ها بشناسانی.
*برگ درختان سبز در نظر هوشیار / هر ورقش دفترست معرفت کردگار
- 6- در فصل بهار، روشنی چهره خود را به خاک می‌تابانی و این همه گل و گیاه زیبا در زمین می‌آفرینی.
*این همه نقش عجب بر در و دیوار وجود / هر که فکرت نکند نقش بود بر دیوار
- 7- خدایا، علت شکوفایی گل در بهار تویی و به سبب وجود توست که گل‌ها رنگ‌های زیبا به خود می‌گیرند.
- 8- خدایا، هرگونه تو را توصیف کنم، تو از آن برتر هستی و ایمان دارم که تو اصل هرچیز هستی.
*نتوان وصف تو گفتن که تو در فهم نگنجی / نتوان شبه تو گفتن که تو در وهم نیایی
- 9- خدایا، من چیزی نمی‌دانم و تو به هرچیز که بخواهی، آگاهی داری.
*شرح او جز حق نداند هیچ کس / شرح او داند یکی، الله و بس

معنی ابیات درس اول / چشمه

- 1- چشمه‌ای غوغاکنان، زلال و روان از دل سنگی جوشید و بیرون آمد.
- 2- چشمه آب گاهی مانند صدف، کف و حباب داشت و گاهی مثل تیری که به سمت هدف در حرکت است، پیوسته و با سرعت پیش می‌رفت.
- 3- گفت: در بین پدیده‌های طبیعت، من بی‌نظیرم و سرور گل‌ها و دشت‌ها هستم.
- 4- وقتی که می‌دوم، سبزه مرا در آغوش می‌گیرد و غرق بوسه می‌کند.
- 5- وقتی صاف شوم (مواج نباشم) چهره ماه در من می‌افتد و ماه می‌تواند خودش را به وسیله من ببیند.
- 6- قطره باران که بر زمین می‌افتد، گل‌ها و گیاهان را به وجود می‌آورد.

- 7- اما وقتی قطره آب به درون چشمه بیفتد، در مقابل عظمت من شرمنده می شود.
- 8- ابر از وجود من باران زامی شود و به خاطر من است که در باغ گل می روید.
- 9- گل با همه رنگارنگی و شایستگی اش، زندگی خود را به من میون است.
- 10- در این دنیا (در زیر این آسمان لاجوردی) هیچ کس نمی تواند مانند من باشد.
- 11- این چشمه، وقتی سرمست از غرور از سرچشمه خود دور شد،
- 12- دریای خروشان و ترسناک و بی نظیری را دید.
- 13- دریا، فریاد می زد، صدایش آن قدر بلند بود که آسمان هم کر شده بود. عصبانی و بی رحم بود و باعث ترس می شد.
- 14- دریا درست به مانند زلزله ای بود که زمین را می لرزاند و امواج خود را به ساحل می کوفت.
- 15- چشمه کوچک وقتی به آن جا رسید و عظمت دریا را دید،
- 16- خواست از آن مهلکه دور شود و خود را از خطر دور سازد.
- 17- ولی آن چنان متعجب شد که دیگر نمی توانست حرف بزند و فقط گوش می داد.

درس سوم / پاسداری از حقیقت

بند اول: درختان را دوست دارم زیرا به سبب احترام تو ایستاده اند و آب را دوست می دارم که مهریه مادرت است. شهادت تو به شرف و بزرگواری اعتبار و آبرو بخشیده است. سرخی و پاکی آسمان به سبب آن است که مقابل تو آینه ای را نگاه داشته و خوبی های را انعکاس می دهد. و سپیده صبح به مانند محرابی است که در آن نماز شهادت را به جا آورده ای.

بند دوم: به آن گودالی فکر می کنم که خون را در بر گرفته است. هیچ گودالی به این ارزشمندی ندیده بودم. در پستی هم می توان ارزشمند بود. این را از گودال بپرس.

*مفهوم: ارزش و اعتبار امام حسین (ع)

بند سوم: شمشیری که تو را به شهادت رساند، در حقیقت تمام هستی را به دو قسمت کرد: قسمتی طرفداران حق شدند و بخشی طرفداران باطل شدند. / *مفهوم: هستی بر مدار خیر و شر می گردد.

آه، مرگ تو معیار و ابزار سنجش است. شهادت تو زندگی را بی ارزش کرد و شهادتی چنان شهادت تو، باعث حسرت زندگانی شد. / *مفهوم: شهادت تو بسیار ارزشمندتر از زندگی است.

ارزش خون تو با دیه شهادتت یکسان است. عزم و اراده تو ضمانت‌کننده دوام و بقای جهان است؛ زیرا جهان با دروغ پایدار نمی‌ماند و ویران می‌شود. شهادت تو امضای راستی و درستی است. // مفهوم: شهادت امام حسین (ع) نماد پاکی در این دنیای ناپاک است.

بند چهارم: تو از شجاعت هم تنهاتری و در اوج تنهایی در پاک‌ترین و زلال‌ترین و شفاف‌ترین جایگاه تاریخ برای حفاظت از حقیقت قرار داری. // مفهوم: پایداری برای حفاظت از راستی و اسلام

زیباترین لبخند بر لبان اراده تو قرار دارد. تو آن چنان بلندقدر و والامقام هستی که عقل هم در شناخت تو ناتوان است. // مفهوم: بیان اراده قوی امام حسین و ناتوانی عقل در شناخت امام حسین

بند پنجم: بر برکه‌ای از خون خود در تاریخ قرار گرفته‌ای و با جامی از معرفت و ادب، انسان‌های آرزومند شهادت را سیراب می‌کنی. // مفهوم: در طول تاریخ، شهادت امام حسین (ع) درس معرفت به دیگران داد.

درس پنجم - معنی ابیات // غرش شیران

1- ای ستمکاران، مرگ به سراغ شما نیز خواهد آمد. عظمت و شکوه زمانه شما نیز پایدار نمی‌ماند.

مفهوم: فراگیر بودن مرگ - *بیا برگ سفر ساز و زاد ره برگیر/ که عاقبت برود هر که او ز مادر زاد

2- اندوه و غم به مانند جغدی شوم و ویرانگر است که فقط خانه ما را ویران نمی‌کند؛ بلکه شما را نیز خانه خراب خواهد کرد. /

مفهوم - از میان رفتن ظلم - *لب خشک مظلوم را گو بختند/ که دندان ظالم، بخواهند کند

3- ای ظالمان، مرگ همچون آبی است که گلوی همه را می‌گیرد. بدانید که مرگ به سراغ شما نیز می‌آید.

مفهوم: فراگیر بودن مرگ (مشابه بیت 1) // *گفتی که کجا آن تاجوران اینک/ زایشان شکم خاک است آبستن جاویدان

4- ای ظالمان، وقتی که عدالت انسان‌های عادل در جهان باقی نماند، بدانید که ظلم شما نیز پایدار نیست.

مفهوم: از بین رفتن ظلم (مشابه بیت 2) // *خطا بین که بر دست ظالم برفت/ جهان ماند و او بر مظالم برفت

5- وقتی که در کشور، فرمانروایی پادشاهان عادل و قدرتمند به پایان رسید، یقین بدانید که ستم شما نیز تمام می‌شود. /

مفهوم: ناپایدار بودن ظلم (مشابه بیت 2 و 4) // *ظالم بمرد و قاعده زشت از او بماند/ عادل برفت و نام نکو یادگار کرد

- 6- مرگ مانند بادی است که شمع‌های زیادی را خاموش کرده و انسان‌های عادل را از این جهان برده است. به سراغ چراغ عمر شما نیز خواهد آمد. / مفهوم: فراگیر بودن مرگ
* بهرام که گور می‌گرفتی همه عمر / دیدی که چگونه گور بهرام گرفت
- 7- در این دنیا انسان‌های بسیاری زیسته و مرده‌اند. ناچار شما نیز زنده نمی‌مانید. // مفهوم: فراگیر بودن مرگ
- 8- ای انسان‌هایی که به سرنوشت خوب و خوشبختی خود افتخار می‌کنید، دوران خوشی شما نیز تمام می‌شود. / مفهوم: پایان‌پذیری خوشبختی (به تأثیر ستارگان در سرنوشت نیز اشاره دارد)
* دیدی آن قهقهه کبک خرامان حافظ / که ز سرپنجه شاهین قضا غافل بود
- 9- ما با صبوری، ظلم شما را تحمل می‌کنیم تا این ظلم به پایان برسد. / مفهوم: صبوری برای رسیدن به آزادی /
* تحمل کن ای ناتوان از قوی / که روزی توانا تر از وی شوی
- 10- ای کسی که مردم را به دست فرمانده‌های ظالم سپرده‌ای، بدان که این ظلم به پایان می‌رسد.

شعر خوانی // همای رحمت

- 1- ای علی، ای کسی که چون مرغ سعادت هستی، تو چه نشانه‌ای برای خدایی که سایه خوشبختی را بر سر موجودات این جهان افکنده‌ای. / * مفهوم: علی (ع) مایه سعادت و خوشبختی است.
- 2- ای دل، اگر خداشناس هستی، به حضرت علی توجه کن. به خدا قسم، من خدا را با شناختن علی (ع) شناختم. / * منت خدای را که به وجود امام حق / بشناختم به حق یقین و حقیقتش
- 3- ای فقیر بیچاره، از حضرت علی کمک بخواه که انگشتر ارزشمند را از روی بخشش و لطف به فقیر می‌بخشد. / مفهوم: بخشندگی امام علی / * آن را که در رکوع غنی کرد بی‌سؤال / درویش را به پیش پیمبر سخاوتش
- 4- به جز علی (ع) چه کسی به پسرش (امام حسن) می‌گوید: «اکنون که قاتل من اسیر توست، با او مدارا و سازش کن. / * مفهوم: ملایمت و مدارا با دشمن
- 5- به جز علی (ع) چه کسی می‌تواند پسری چون امام حسین که دارای شگفتی‌هاست، تربیت کند که شهدای کربلا را به جهانیان بشناساند. / * مفهوم: تربیت صحیح فرزند
- 6- وقتی که با دوست پیمان ببندد، هیچ کس چون علی (ع) نمی‌تواند به پیمان وفادار بماند.
- 7- او را نه خدا می‌توانم بدانم و نه می‌توانم بگویم انسان است. در شگفتم که این جوانمرد را چه بنامم؟

مفهوم: ناتوانی در توصیف امام علی /

*آدمی چون تو در آفاق نشان نتوان داد/ بلکه در جنت فردوس نباشد چو تو حور

8- چرا هر لحظه مانند نی از شوق او بنالم که پیش از من حافظ بهتر این سخن را نقل کرده است.

9- هر شب را به این امید می گذرانم که هنگام صبح، نسیم سحرگاهی با پیامی از جانب معشوق، عاشق را مورد لطف قرار دهد.

10- ای شهریار، از آواز مرغ یاقوت می توان فهمید که غم دل را در نیمه های شب به دوست گفتن چه قدر آرامش بخش است.

مفهوم: همه موجودات عالم در تسبیح خداوند هستند.

*سرود عشق ز مرغان بوستان بشنو/ جمال یار ز گل برگ سبز، تابان شد

درس ششم - مهر و وفا

1- هر کس که از وفاداران پشتیبانی کند، خداوند او را در هر لحظه از بلا و آسیب حفظ می کند.

2- سخن دوست را جز به دوست بزرگوار نمی گویم؛ زیرا آشنا راز آشنا را نگه می دارد.

3- ای دل، به شیوه ای زندگی کن که از روزی خطا کردی، فرشته با دعای نیکش تو را حفظ کند.

4- اگر خواسته و آرزوی تو این است که یار پیمان شکنی نکند، تو وفاداری کن تا او نیز چنین کند.

5- ای باد پیام آور صبا، اگر گذرت به زلف یار من افتاد و دل مرا آنجا دیدی، لطفاً به او بگو همان جا بماند و جایش را نگه دارد؛ زیرا اگر بار بی وفایی کند، دیگر راهی به سوی یار نخواهد داشت.

6- هنگامی که به او گفتم دلم را پیش خود نگه دار، ببین چه پاسخی داد. گفت بنده توانایی زیادی ندارد، خدا به تو کمک کند.

7- جان و مالم فدای آن یاری بشود که حق همنشینی عشق و وفاداری را حفظ می کند.

8- غبار رهگذر تو کجاست تا حافظ آن را به عنوان یادگار ارزشمندی که نسیم صبا برایش آورده است، حفظ کند.

شعرخوانی - بوی گل و ریحان‌ها

1- وقتی با دل عاشق به باغ می‌رفتم، بوی گل‌ها و گیاهان خوشبو مرا از خود بی‌خود می‌کرد.

مفهوم: از خود بی‌خود شدن - مدهوش شدن

*سرمست ز جلوه‌های بستان / آن کاو سر سودازده دارد

2- در باغ، بلبل آواز می‌خواند و گل می‌شکفت (بی‌قراری می‌کرد). من وقتی به باید تو افتادم، همه این زیبایی‌ها را فراموش کردم.

مفهوم: بی‌توجهی عاشق به زیبایی‌های طبیعت یا مادیات

*ما را سر باغ و بوستان نیست / هر جا که تویی تفرج آن جاست

*شمایلی که در اوصاف حُسن ترکیبش / مجال نطق نماند زبان گویا را

3- از وقتی با تو عهد و پیمان بسته‌ام، پیمانی را که با دیگران داشته‌ام شکسته‌ام. بعد از عهد بستن با تو شایسته نیست که با کس دیگری پیمان دوستی داشته باشم.

مفهوم: وفاداری عاشق به معشوق که این وفاداری منحصر به فرد است.

*از عالمی گسستم تا با تو عهد بستم / از خویشتن رمیدم تا با تو آرمیدم

4- از وقتی عشق تو به وجودم راه یافته است، رفتن به باغ و تفریح کاری بیهوده و سطحی نگرانه است.

مفهوم: برتری غم عشق به آسایش مادی و دنیوی

*خار او از جمله گل‌ها دست برد / قفل او دلکش تر است صد کلید

5- اگر در راه رسیدن به تو رنجی به ما برسد، این رنج شایسته است. وقتی می‌خواهی به یار برسی، گذشتن از بیابان‌ها آسان است. (حرم: خانه خدا - سهل: ایهام دارد 1) زمین نرم و صاف (2) آسان)

مفهوم: تحمل سختی‌ها برای رسیدن به معشوق

*در بیابان گر به شوق کعبه خواهی زد قدم / سرزنش‌ها گر کند خار مغیلان غم مخور

6- به من می‌گویند ای سعدی، از عشق او سخن نگو. من می‌گویم و پس از من نیز در همه دوران‌ها از عشق سخن خواهند گفت.

مفهوم: در همه زمان‌ها از عشق سخن خواهند گفت.

*نصیح به طعن گفت که رو ترک عشق کن/ محتاج جنگ نیست برادر، نمی‌کنم

درس 11. خاک آزادگان

- 1- ای دشمن من، اگر سرزمین مرا ویران کنی، باز هم از این سرزمین مبارزان دیگری برمی‌خیزند.
- 2- ای دشمن، اگر تنم را بسوزانی و با تیر مرا بکشی و یا سر از تنم جدا کنی،
- 3- نمی‌توانی عشق من به میهنم را از قلبم جدا کنی.
- 4- من ایرانی‌ام و آرزویم شهادت است. مرگ من، زندگی را آشکار می‌کند.
- 5- تصور نکن که عشق من به وطنم پایان می‌گیرد. این عشق بعد از مرگم نیز از قبر من دیده می‌شود.
- 6- ما نه اهل تسلیم و کنار آمدن هستیم و نه تو را بزرگ می‌شماریم و از تو خواهشی هم نداریم. با تمام وجودمان در مقابل تو می‌ایستیم و نیرنگ تو را از میان می‌بریم.
- 7- حالا مردم کشور متحد شده‌اند و همه کشور من لبریز از خشم شده است.
- 8- من شخصی آزاده و از کشوری هستم که مردمش آزاده‌اند. ذات من، صبر را پرورش می‌دهد.
- 9- من تنها خداوند را می‌پرستم حتی اگر تو سر من را از تنم جدا کنی.

درس 12- رستم و اشکبوس

- 1- سر و صدای اسب‌ها و سواران آن‌ها، از سیارهٔ مریخ و زحل (آسمان) فراتر رفت.
- 2- شمشیرها و دست‌ها از خون سرخ به مانند لعل درآمدند و خاک در زیر نعل اسب‌ها به خروش آمده بود.
- 3- خورشید هم از ترس هیچ رنگی به صورت نداشت و نور خورشید کم شده بود و کوه و سنگ به لرزه درآمدند.
- 4- کاموس پهلوان فرماندهٔ سپاه توران به لشکرش چنین گفت که اگر آسمان را هم باید زیر پا بگذاریم،
- 5- همه سلاح‌های جنگی خود را بردارید و ایرانیان را در سختی قرار دهید و آن‌ها را اسیر کنید.
- 6- پهلوان دلیری که نام او اشکبوس بود، همانند طبل جنگی به خروش درآمد.
- 7- اشکبوس آمد که با لشکر ایران بجنگد و حریف را شکست دهد و نابود کند.

- 8- رهام (پهلوان ایرانی) با کلاهخود و لباس جنگی به میدان جنگ رفت و از شدت درگیری و جنگ، گرد و خاک میدان جنگ به آسمان رسید.
- 9- رهام با اشکبوس جنگید و صدای شیپور و طبل از سپاه هر دو طرف بلند شد.
- 10- اشکبوس گرز سنگین خود را به دست گرفت و زمین برای تحمل ضربات گرز او مثل آهن سخت شد و آسمان پر از گرد و غبار شد.
- 11- رهام گرز سنگین خود را بالا برد و دست پهلوانان از جنگیدن با گرزهای سنگین خسته شد.
- 12- وقتی رهام از مبارزه کردن با اشکبوس خسته شد، روی از او گرداند و به سوی کوه رفت.
- 13- طوس، فرمانده سپاه ایران، در مرکز سپاه از فرار رهام عصبانی شد. اسب خود را به حرکت درآورد تا به نزد اشکبوس برود.
- 14- رستم خشمگین شد و گفت: رهام مردی خوش گذران و اهل بزم (مهمانی) است نه اهل رزم.
- 15- تو مرکز سپاه را منظم نگهدار. من اکنون پیاده به میدان جنگ می‌روم.
- 16- رستم کمان آماده را بر بازوی خود انداخت و چند تیر بر بند کمرش قرار داد.
- 17- رستم فریاد زد که ای مرد جنگجو، حریف تو آمد. فرار نکن.
- 18- اشکبوس خندید و از این کار رستم متعجب شد. افسار اسبش را کشید و او را صدا زد.
- 19- اشکبوس با خنده به رستم گفت که نام تو چیست و چه کسی برای بدن بدون سر تو گریه خواهد کرد؟
- 20- رستم چنین پاسخ داد که چرا نامم را می‌پرسی زیرا تو دیگر زنده نمی‌مانی و به آرزویت نمی‌رسی.
- 21- مادرم نام مرا «مرگ اشکبوس» گذاشته است و سرنوشت مرگ تو را به دست من سپرده است.
- 22- اشکبوس به رستم گفت: بدون اسب یکباره خودت را به کشتن می‌دهی.
- 23- رستم به اشکبوس این گونه پاسخ داد: ای جنگجوی بیهوده گو،
- 24- آیا تو ندیدی که کسی پیاده به جنگ برود و دشمنان را شکست دهد؟
- 25- ای جنگجوی سواره، اکنون با آن که پیاده هستم به تو جنگیدن را یاد می‌دهم.
- 26- طوس برای این مرا پیاده فرستاده است که از اشکبوس اسبش را بگیرم.
- 27- اشکبوس به او گفت: با تو هیچ سلاحی به غیر از مسخره کردن و ریشخند نمی‌بینم.
- 28- رستم به او گفت: تیر و کمان مرا نگاه کن که سلاح من است. اکنون زمان مرگ تو رسیده است.
- 29- وقتی رستم دید که اشکبوس به اسب ارجمندش می‌نازد، کمان را آماده کرد و کشید.
- 30- تیری به پهلو و سینه اسب او زد که بر اثر آن اسب واژگون شد.
- 31- رستم بعد از کشتن اسب اشکبوس خندید و با صدای بلند گفت: اکنون نزد یار ارجمندت بنشین.
- 32- شایسته است سر اسبت را بغل بگیری و با این کار برای مدتی از جنگیدن با من دور شوی
- 33- اشکبوس در حالی که می‌ترسید، به سرعت کمانش را آماده کرد.

- 34- آن گاه تیرهای بسیاری به سوی رستم انداخت. رستم به او گفت: بیهوده،
 35- ... جسم و روح پلید خودت را آزرده می کنی.
 36- رستم دست به تیردان برد و یک تیر خدنگ محکم انتخاب کرد.
 37- تیری که بُرنده و مثل آب بود و نوک آن را جلا داده بودند و بر انتهای آن چهار پر عقاب گذاشته بودند تا از مسیرش منحرف نشود.
 38- رستم کمان را در دست گرفت و تیر را با انگشتر شست تنظیم کرد و آن را آماده پرتاب کرد.
 39- رستم تیر را به پهلو و سینه اشکبوس زد و آن لحظه آسمان دست رستم را بوسید.
 40- اشکبوس در همان لحظه مرد، انگار اصلاً به این دنیا نیامده بود.

معنی ابیات درس 13- گردآفرید

- 1- هنگامی که دختر گژدهم خیردار شد که هجیر، سردار سپاه اسیر شده است،
 2- زنی بود مانند پهلوانی سوارکار که همیشه در جنگ و جنگاوری معروف بود.
 3- که نام او گردآفرید بود و زمانه مانند او به دنیا نیاورده بود.
 *مفهوم: منحصر به فرد بودن: چو ده ساله شد زان زمین کس نبود/ که یارست با وی نبرد آزمود
 4- گردآفرید چنان از اسارت هجیر احساس ننگ کرد که از شدت خشم، چهره سرخ رنگ او به مانند قیر سیاه شد.
 5- گردآفرید، بی درنگ و بدون صبر، زره سواران جنگی را بر تن کرد.
 6- گردآفرید به مانند شیر، دلاورانه از دژ پایین آمد. در حالی که کمر بند بسته و آماده جنگ بود و بر اسبی تندرو سوار بود.
 7- گردآفرید به سرعت و مانند گرد به پیش سپاه آمد و مانند رعدی خروشان، فریاد بلندی سر داد.
 8- او فریاد زد که پهلوانان، جنگجویان، شجاعان و بزرگان باتجربه کجا هستید؟
 9- هنگامی که سهراب شیرافکن، گردآفرید را دید، با تمسخر خندید.
 10- سهراب با خشم زیاد به طرف گردآفرید رفت. هنگامی که گردآفرید، آن دختر کمند افکن یا طناب انداز او را دید،
 11- کمان را آماده کرد و حالت تیراندازی به خود گرفت و نفس را در سینه حبس کرد تا تیر را به هدف بزند. هیچ پرنده‌ای از مقابل تیر او نمی توانست به سلامت عبور کند.
 12- گردآفرید به شیوه سواران باتجربه از همه طرف به سهراب حمله کرد و تیرهای فراوانی به او زد.
 13- سهراب به گردآفرید نگاه کرد و احساس ننگ کرد که چنین مورد حمله قرار گرفته است. عصبانی و آشفته شد و با سرعت به میدان تاخت تا نبرد را دوباره شروع کند.

- 14- هنگامی که گردآفرید، سهراب را دید که با حرارت و چون آتش فریاد می‌زند،
- 15- گردآفرید سرنیزه را به سوی سهراب گرفت. افسار اسب را پیچ و تاب می‌داد تا در بهترین شرایط حمله کند و سرنیزه را پیچ و تاب می‌داد تا ضربه‌ای مناسب وارد کند.
- 16- سهراب عصبانی شد و همچون پلنگ، با خشم به نزد او رفت؛ زیر دشمن او یعنی گردآفرید با تدبیر به جنگ آمده بود.
- 17- سهراب با نیزه بر کمر بند گردآفرید زد و شدت این ضربه، حلقه‌های زره بر تن گردآفرید یکی‌یکی پاره شد.
- 18- هنگامی که بر اثر این ضربه، گردآفرید تعادلش را از دست داد و از زمین افتاد، به سرعت شمشیرش را بیرون کشید.
- 19- با شمشیر، نیزه سهراب را نصف کرد. دوباره سوار اسب شد و با سرعت تاخت.
- 20- گردآفرید فهمید که در میدان جنگ، توان جنگیدن با او را ندارد. بنابراین از سهراب روی گرداند و به سرعت دور شد.
- 21- سهراب با سرعت بسیار تاخت و آنچنان خشمگین بود و تند می‌تاخت که گرد و خاک بلند شد و در اثر آن دنیا تاریک شد.
- 22- هنگامی که سهراب به نزدیک گردآفرید رسید، کلاه خود را از سر گردآفرید برداشت. (رسمی برای تحقیر حریف در جنگ)
- 23- گیسوان گردآفرید از بند کلاهخود و زره آزاد شد و چهره زیبایش چون خورشید درخشید.
- 24- سهراب دریافت که او دختر است و گیسوان و سر او شایسته آن است که تاج بر آن نهاده شود.
- 25- سهراب شگفت‌زده شد و گفت از سپاه ایران، چنین دختری به میدان جنگ می‌آید؟
- 26- از ترک بند خود طناب پیچان را باز کرد. طناب را پرتاب کرد و به دور کمر گردآفرید افتاد.
- 27- سهراب به گردآفرید گفت: ای زیباروی چرا به دنبال جنگیدن با من هستی.
- 28- تاکنون شکاری همچون تو به دام من نیفتاده‌است. تلاشی نکن زیرا از چنگ من رها نمی‌شوی.
- 29- گردآفرید فهمید که اسیر خواهد شد و تنها راه نجات به کار بردن نیرنگ است.
- 30- گردآفرید به سهراب گفت: ای دلاوری که در میان دلاوران به مانند شیر قدرتمند هستی،
- 31- دو لشکر ایران و توران شاهد جنگیدن ما و قصد ما در به کار بردن ابزار جنگی هستند.
- 32- من اکنون چهره و موهای خود را نمایان می‌کنم و معلوم می‌شود که من دختر هستم و سپاهت در این مورد حرف‌های بسیار خواهد زد.
- 33- که سهراب در میدان جنگ با یک دختر جنگید و به این گونه، جنگی سخت و دشوار را پشت سر گذاشت.
- 34- اینک دژ و لشکریانش در اختیار تو هستند و از تو فرمان می‌برند. با این صلحی که به وجود آمده، نباید به فکر جنگیدن بود.

- 35- گردآفرید افسار اسب را برگرداند و اسب سربلندش را به طرف دژ هدایت کرد.
- 36- گردآفرید و سهراب در کنار هم به سمت دژ رفتند و گژدهم بر دروازه دژ آمد.
- 37- گژدهم در قلعه را باز کرد و گردآفرید تن زخمی خود را که از اسارت آزاد شده بود به درون دژ کشید.
- 38- ایرانیان در دژ را بستند و غمگین شدند. دلشان پر از غم بود و خون می‌گریستند.
- 39- پیر و جوان که شاهد جنگ گردآفرید و اسارت هجیر بودند، آزرده خاطر و دردمند بودند.
- 40- همه به گردآفرید گفتند: ای شیر زن پاک دل! همه برای تو نگران بودند.
- 41- رفتار تو برای خاندان ما ننگ‌آور نبود، زیرا هم جنگیدی و هم نیرنگ به کار بردی.
- 42- گردآفرید بسیار خندید و به بالای دیوار دژ آمد و به سپاه توران نگاه کرد.
- 43- هنگامی که سهراب را سوار بر اسب دید، او را خطاب قرار داد و گفت: ای شاه ترکان چین،
- 44- چرا خودت را اذیت کردی و تا اینجا آمدی؟ اکنون برگرد. هم از آمدن به دژ صرف نظر کن و هم از میدان جنگ روی برگردان.
- 45- برای تو بهتر است که به توصیه من گوش دهی و چهره نامداریت را به سوی توران برگردانی و عقب‌نشینی کنی.
- 46- قدرت جنگاوری تو باعث پیروزی تو نمی‌شود. خود را مانند گاو نادان به کشتن نده. گاو نمی‌داند که پر خوری بسیار او را به کام مرگ می‌کشانند.
- *مفهوم: نادانسته به استقبال مرگ رفتن/ اگر شادبست ما را گر غم از ماست/ که بر ما هرچه می‌آید هم از ماست

معنی ابیات درس 14- طوطی و بقال

- 1- بقالی بود که طوطی خوش آواز، سبز رنگ و سخنگویی داشت.
- 2- طوطی از دکان مراقبت می‌کرد و با مشتریان هم صحبت می‌شد و شوخی می‌کرد.
- 3- در سخن گفتن با آدمیان زبان گویایی داشت و در نغمه خوانی میان طوطیان ماهر بود.
- 4- طوطی از بالای دکان به سویی پرید و ناگهان شیشه‌های روغن گل را ریخت و شکست.
- 5- صاحب طوطی از خانه به مغازه آمد و با خیال آسوده مانند بزرگان در مغازه نشست.
- 6- مرد بقال دید که مغازه پر روغن است و لباس‌ها (وسایل) چرب شده است، عصبانی شد و چنان ضربه‌ای بر سر طوطی زد که از شدت ضربه طوطی کچل شد.

- 7 - طوطی چند روزی ساکت شد و سخن نگفت و مرد بقال از پشیمانی آه می کشید.
- *مفهوم: سکوت و افسوس خوردن (پشیمانم از کرده اما چه سود/ چو آتش برافروختم داد و دود)
- 8- مرد بقال با افسوس موهای صورتش را می کند و می گفت افسوس که نعمتم از دست رفت.
- *مفهوم: حسرت از دست دادن (روشنایی ده رفت، افسوس/ منم امروز و دیده‌ای خون بار)
- 9- ای کاش آن زمانی که بر سر طوطی خوش آوازم می زدم، دستم می شکست.
- 10- مرد بقال به هر نیازمندی کمک می کرد تا شاید طوطی دوباره سخن بگوید.
- 11- بعد از سه شبانه روز سرگردان و نا امید در دگانش نشسته بود.
- 12- برای طوطی کارهای شگفت انگیز نشان می داد (ادا و شکلک در می آورد) تا شاید شروع به سخن گفتن کند.
- 13- روزی گدایی سر برهنه از آن جا می گذشت که سرش مانند پشت کاسه و تشت صاف بود. (کلمه «طاس» دارای آرایه ایهام تناسب است: 1- با معنای کاسه، عبارت را معنی می کنیم. 2- با معنای بی مو و کچل با کلمات سر و مو تناسب می سازیم.)
- 14- طوطی بلافاصله شروع به سخن گفتن کرد و شخص فقیر را صدا زد که : ای فلانی:
- 15- تو چرا کچل شدی و در جمع کچل ها در آمدی؟ تو هم مگر شیشه های روغن را ریخته ای؟
- 16- مردم از مقایسه ی نادرست طوطی خندیدند، چون او آن مرد فقیر بی مو را مثل خود تصوّر کرده بود.
- *مفهوم: مقایسه نادرست (دست او را مکن قیاس به ابر/ که روا نیست این قیاس و خطاست)
- 17- عمل انسان های پاک را با عمل خود مقایسه نکن هر چند دو کلمه ی شیر درنده و شیر خوردنی در نوشتن یکسان هستند. / *نفی قضاوت سطحی (عاشقان را ز خود قیاس مکن/ قرص خورشید همچو نان نبود)
- 18- مردم جهان به دلیل چنین سنجش های ناروایی به گمراهی افتادند، کمتر کسی است که مردان حق را بشناسد و به مقام آن ها پی ببرد. (هرکسی از ظنّ خود شد یار من/ از درون من نجست اسرار من)
- 19- هر دو نوع زنبور (زنبور عسل و زنبور قرمز) از یک محل تغذیه می کنند، اما این تغذیه در یکی تولید عسل می کند و در دیگری تبدیل به نیش زهرآلود می شود. / *مفهوم: شباهت ظاهری همیشه نتیجه یکسان ندارد.
- این خورد گردد پلیدی زو جدا/ آن خورد گردد همه نور خدا

خال مه‌روی‌ان سیاه و دانهٔ فلفل سیاه/ هر دو جان سوزند اما این کجا و آن کجا

20- هر دو نوع آهو آب و گیاه می‌خورند اما این تغذیه در یک نوع تبدیل به فضولات می‌شود (آهوی معمولی) و در دیگری (آهوی ختن) به مُشک خالص تبدیل می‌گردد. (این خورد زاید همه بخل و حسد/و آن خورد زاید همه نور احد)

21- هر دو نوع نی از یک نوع آب تغذیه می‌کنند اما این آب در یکی تبدیل به نیشکر و در دیگری تبدیل به نی تو خالی می‌شود. (زرّ قلب و زرّ نیکو در عیار/ بی‌محک هرگز ندانی ز اعتبار)

22- هزاران گونه از این شباهت‌های ظاهری وجود دارد اما این شباهت‌ها فقط در ظاهر است و تفاوت میان آنها بسیار زیاد است. / *مفهوم: همانندی ظاهر و تفاوت باطنی (سحر را با معجزه کرده قیاس/ هر دو را بر مکر پندارد اساس

23- از آن جا که شیطان‌های آدم نما در جهان بسیار هستند پس شایسته نیست که با هر کسی رابطه‌ی دوستی برقرار کنیم.

در این بازار طرّاران زاهد شکل بسیارند/ فریبندت اگر چه اهل و با عقل متینی تو

بسی دجال مهدی روی هستند/ که چون دجال از پندار مست‌اند